پیشخوان

نظر و گذری بر اثر پژوهشی «آیت‌الله محی‌الدین انواری به روایت اسناد»

یار ثابت قدم و بی‌ادعای انقلاب اسلامی

■ علی‌احمدی فراهانی

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به بازنمایی چهره زنده یاد آیت‌الله محی‌الدین انواری به مثابه یکی از مبارزان نامدار انقلاب اسلامی پرداخته است. وی از نمایندگان روحانی امام‌خمینی در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود که پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور به سال‌ها زندان و تبعید محکوم شد و با استواری به تحمل آن پرداخت. آیت‌الله در دوره برقراری نظام اسلامی نیز به‌رغم دوری گزیدن از نام و شهرت به انجام وظایف دینی و سیاسی خویش اشتغال داشت. این پژوهش از سوی صغری (شهلا) عامری انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گمارده است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب به نکات پی آمده اشارت برده است: «از میان وعاظ و علمای معاصر که در فرآیند ساقط کردن رژیم پهلوی و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی، نقش و جایگاه عمده‌ای داشته‌اند، می‌توان از آیت‌الله محمدباقر محی‌الدین انواری نام برد. ایشان از جمله معتمدین امام‌خمینی(ره) و از روحانیون مبارز محسوب می‌شود که این اعتماد باعث شد تا به عنوان نماینده رهبر انقلاب در تشکل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، در بدو شکل‌گیری انتخاب شود. وی همچنین متهم به شرکت در طراحی اعدام انقلابی حسنعلی منصور در شورای روحانیت مؤتلفه اسلامی شد که به همین دلیل متحمل سال‌ها زندان، شکنجه، تبعید و مراقبت‌های ویژه ساواک شد. در واقع او بیش از یک دهه از عمر خود را در زندان‌های مختلف رژیم پهلوی از جمله زندان قصر، اوین و برازجان گذراند و پس از آزادی نیز

آیت‌الله محی‌الدین انواری در واپسین سالیان حیات

تحت کنترل و مراقبت‌های ساواک قرار داشت. با وجود این پس از آزادی نیز دست از مبارزات خود برنداشت و همپای دیگر یاران امام تا پیروزی انقلاب اسلامی تلاش کرد. پس از عضویت در جامعه روحانیت مبارز تهران در سال‌های پایانی رژیم پهلوی به هنگام ورود امام‌خمینی در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷، از جمله هماهنگ‌کنندگان برنامه استقبال از امام در قالب کمیته استقبال از امام بود. وی همچنین پس از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در موقعیت‌های مختلف به‌عنوان نماینده امام در برخی از نهادها و ارگان‌ها انتخاب شد. به علاوه تلاش‌هایی را در جهت کاهش اختلافات میان مسئولان کشور در اوایل برقراری نظام اسلامی از جمله اختلاف ابوالحسن بنی‌صدر و محمدعلی رجایی در قالب کمیته جامعه روحانیت مبارز تهران به عمل آورد که در آن دوره بازتابی محسوس داشت...»

در مدخل پژوهشی این اثر، فرازهایی از خاطرات آیت‌الله انواری مورد اشاره قرار گرفته است. از جمله آنها نقش شهید آیت‌الله مرتضی مطهری در هدایت فعالیت هیئت‌های مؤتلفه اسلامی است که اینگونه مورد بازگویی قرار می‌گیرد: «در آن ایام جمعی از بازاریان و دانشجویان، نوعی فعالیت داشتند که نمی‌توان آن را گروهی و حزبی نامید. به این ترتیب که بین تهران و قم آمد و شد می‌کردند و اخبار را از تهران به مراجع و خصوصاً حضرت امام می‌رساندند. در این فعالیت‌ها ابتکار عمل در دست مرحوم مطهری بود و اعلامیه و نوارهای سخنرانی را به تهران منتقل می‌کردند و کارشان پخش اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی بود و خیلی فعال و در عین حال صمیمانه به انجام این کار می‌پرداختند. یادم است که در آن روزگار، آیت‌الله میلانی از مشهد به تهران آمدند و مرحوم شهید استاد مطهری پیش ایشان بسیار آمد و شد می‌کردند و نظر می‌دادند و راهنمایی می‌کردند...»

مردم کشور ما می‌دانند که اهالی تبریز قیام و اعتراض نمی‌کنند، مگر اینکه پای موضوعی بزرگ در میان باشد! بر همین اساس آنان در ۲۹ بهمن با قیام‌شان تغییر تاریخ را کلید زدند و مقدمه‌ای شدند برای چهلم‌های دیگری که در کشور برگزار و نهایتاً به پیروزی انقلاب اسلامی مبدل شد. آذری‌ها در حال حاضر هم از حاکمیت اطاعت دارند و معتقدند که نظام جمهوری اسلامی، مجموعاً سیستمی عدالت‌پرور و متعادل است

«روایتی از حاشیه و متن قیام ۲۹ بهمن تبریز» در گفت‌وشنود با احمد بادایران

مردم در آن روز نشان دادند که توهین به عقاید دینی را برنمی‌تابند

■ معصومه محرمی

قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ مردم تبریز را می‌توان سپیده گشای انقلاب اسلامی دانست. حرکتی که جانبازی مردم قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶ را پاس داشت و در نکوداشت شهدایش پس از یک اربعین مردم یزد به پا خاستند. درباره این رویداد تاریخی، همچنان می‌توان به روایات ناخوانده‌ای دست یافت. نظیر آنچه در این گفت‌وشنود، احمد بادایران از روزنامه‌نگاران پرسابقه و نام آشنای شهر تبریز بیان داشته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

طبعاً نخستین پرسش ما در این گفت‌وشنود، درباره نحوه ورود شما به دنیای روزنامه‌نگاری و عکاسی است. از چه مقطعی و چگونه وارد این حرفه‌ها شدید؟

بنده احمد بادایران و متولد ۱۳۳۳ هستم تا سال ۱۳۵۰ در دبیرستان دهقان تحصیل کرده و دیپلم خود را در همانجا گرفتم. بنده از سال ۱۳۴۴ در دوره دبیرستان و همزمان با تحصیل به عنوان عکاس و خبرنگار روزنامه کیهان، فعالیت خبری خود را آغاز کردم. به حرفه خبرنگاری علاقه زیادی داشتم و همین مشوق بنده برای ادامه راه بود. در سالیان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و شرایط بسیار سخت امنیتی دوران پهلوی دوم، زمانی که یک هواپیمای جنگی روسی با انگیزه سیاسی در منطقه ارسباران آذربایجان شرقی فرود آمده بود، با همه محدودیت‌ها و ممانعت‌ها از آن عکاسی کردم که به عنوان خبر اول در روزنامه کیهان چاپ شد! اینها از عواملی بود که موجب تشویق من می‌شد تا به کارم ادامه دهم.

شما به عنوان یکی از شاهدان رویداد ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در شهر تبریز وقایع این روز را چگونه روایت می‌کنید؟ در آن روز شرایط را چگونه دیدید؟

در روز پنج‌شنبه ۲۷ بهمن (دو روز قبل از ۲۹ بهمن) بود که زمزمه برگزاری جلسه‌ای از سوی علمای تبریز در خانه آیت‌الله قاضی طباطبایی را شنیدیم. در آن دوره دفتر روزنامه کیهان در خیابان امام تبریز و کنار منزل آیت‌الله قاضی قرار داشت. کنجکاو شدم که ببینم چه خبر است! بدین منظور به خانه آقای قاضی رفتم و مشاهده کردم که تعدادی از علمای طراز اول شهر در یک اتاق نشسته و مشغول صحبت هستند. به من اجازه ورود ندادند، با این حال در پی این بودم که ببینم نتیجه این گفت‌وگو چه خواهد شد! به دفتر روزنامه بازگشتم و بار دیگر عصر به خانه آقای قاضی رفتم. از فردی که در منزل ایشان فعالیت داشت و مرا آدمی معتمد می‌دانست، پرسیدم که موضوع جلسه امروز چه بود؟ ایشان گفت: «در جلسه امروز ۱۱ نفر از علمای طراز اول تبریز تصمیم گرفتند تا در روز شنبه (۲۹ بهمن)، بعد از برگزاری مجلس چهلم و بزرگداشت شهدای ۱۹ دی‌ماه قم بازار تبریز را تعطیل کنند و مردم نارضایتی و اعتراض خود علیه حکومت شاهنشاهی را نشان دهند... .» این اولین خبری بود که من درباره این برنامه دریافت کردم. روز موعد فرا رسید. ساعت ۹ صبح زنده‌یاد ملازاده مسئول روزنامه کیهان در تبریز به من گفت: «آقای بادایران همانطور که مطلع هستید، در مسجد قزللی مجلس ترحیمی برای چهلم شهدای قم برگزار می‌شود، بروید و اخبار آنجا را تهیه کنید.» بنده اطاعت امر کردم و دوربین عکاسی را برداشتم و با پای پیاده به سمت انتهای خیابان فردوسی و مسجد قزللی به راه افتادم. حوالی ساعت ۱۰ بود که وارد خیابان مسجد شدم. بازار تبریز بسته شده بود. از دور دیدم که جمعیت زیادی مقابل مسجد جمع شده‌اند. در یک سمت مأموران شهربانی و در سمت دیگر مردم به آرامی در کنار هم منتظر برگزاری مراسم بودند و هیچ نشانه‌ای از درگیری به چشم نمی‌خورد. اندکی مانده بود که به مسجد برسم، دیدم همهمه‌ای از میان جمعیت بلند شد! از قرار معلوم نیروهای شهربانی اجازه برگزاری مراسم را به مردم نمی‌دادند و در تلاش بودند تا مردم را متفرق کنند، اما مردم هم خواهان برگزاری مراسم بوده و اعتراض می‌کردند که می‌خواهند مجلس سوگواری داشته باشند. در این میان سرهنگ حق‌شناس با یک کلام بی‌ادبانه به مسجد و قداست آن توهین کرد! با اهانت وی، مردم بسیار خشمگین شدند و به طرف مأموران هجوم بردند! با هجوم مردم، حق‌شناس یک تیر هوایی شلیک کرد تا مردم متفرق شوند، ولی مردم همچنان ایستاده بودند و شعار می‌دادند. سرگرد چندمتری از مردم فاصله گرفت و با شلیک دوم وی، یکی از جوانان حاضر به نام محمد تجلا زخمی و چندی بعد شهید شد. مردم تا این صحنه را دیدند، همه با هم شعار «مرگ بر شاه» سر دادند و پیکر شهید را به دست گرفتند و به سمت خیابان جمهوری راهپیمایی کردند. در جلسه‌ای که دو روز قبل در منزل آیت‌الله قاضی برگزار شده بود، تصمیم بر این بود که در برخی مساجد دیگر شهر هم مشابه همین جلسه برای بزرگداشت شهدای قم برگزار شود.

برحسب اسناد و روایات، تظاهرات عمومی مردم پس از شهادت محمد تجلا آغاز شد، این حرکت چگونه توسعه و تعمیم یافت؟

وقتی مردم پیکر شهید محمد تجلا را به دست گرفتند و شروع به راهپیمایی در مرکز شهر تبریز کردند، خبر به دیگر مساجد نیز رسید و آنها هم از محل‌های خودشان راهپیمایی را شروع کردند تا به مسجد قزللی برسند. در کمتر از نیم ساعت، وضعیت شهر به طور کامل به هم خورد! ترددها محدود شد. مردم در خیابان‌های حاشیه شهر از جمله خیابان شمس تبریزی، خیابان نادری و خیابان مارالان نیز تظاهرات کردند. حتی تاکسی‌ها هم دیگر کار نمی‌کردند. تبریز در آن زمان، یک میلیون و نیم نفر جمعیت داشت. حساب کنید که این جمعیت از مناطق مختلف شروع به حرکت و راهپیمایی کنند، طبیعتاً نظم شهر به هم خواهد خورد. از طرف دیگر تا مسئولان وقت و انتظامات شهر اوضاع را چنین دیدند، دستور مقابله با مردم را صادر کردند. همین عامل باعث شد که نظم و امنیت شهر بیشتر مختل شود. نیروی‌های شهربانی نتوانستند جلوی تظاهرات مردم به خصوص در مرکز شهر را بگیرند، بنابراین از نیروهای نظامی استفاده کرده و به مقابله با مردم پرداختند. به جرئت می‌توانم بگویم تنها فردی که رویدادهای آن روز را به تصویر کشید، بنده بودم. وقتی صدای تیرها را شنیدم، سریعاً به دفتر روزنامه برگشتم و عکس‌ها و گزارش وقایع را به نمایندگی تحویل دادم. مرحوم ملازاده به من گفت: «شما چرا برگشتید! باید به خیابان‌های دیگر هم بروید، مردم شهر به خیابان‌ها آمده‌اند و علیه شاه و حکومت شعار سر می‌دهند.» دوباره به خیابان‌هایی که محل تجمع بود، بازگشتم. ابتدا به خیابان شمس تبریزی رفتم. در میانه این خیابان دیدم که مردم مشغول تظاهرات هستند و امکان تردد خودرو وجود ندارد. جمعیت زیادی با سردادن شعارهایی علیه حکومت، حرکت می‌کردند. خیل جمعیت به ایستگاه «بالاحمام» در خیابان شمس تبریزی رسید و شروع به تخریب بانک صادرات - که آن موقع اغلب سهام آن به هژبر یزدانی بهایی تعلق داشت- کردند. مردم خشمگین، شیشه‌ها و تجهیزات آنها را می‌شکستند. دوربین را در دست گرفتم و جلو رفتم. با فاصله ۳۰ متر حرکت می‌کردم و همه را به تصویر کشیدم. سپس به خیابان فلسطین و بعد به بازار رفتم. در آنجا هم گروه دیگری از مردم را در حال اعتراض مشاهده کردم. وقتی عکس‌ها را گرفتم، دوباره به دفتر روزنامه بازگشتم. جریان را برای مرحوم ملازاده تعریف کردم. ایشان تأکید کرد تا به خیابان دانشسرا بروم که تظاهرات اصلی در آنجاست. وقتی به میدان دانشسرای تبریز رسیدم، گستره کم‌نظیر جمعیت را با چشمان خود دیدم. در ابتدای خیابان خاقانی (مقابل استانداری کنونی)، مردم همچنان شعار می‌دادند، اما این بار تحرک و هیجان مردم بیشتر بود. به اول خیابان دانشسرا (در مقابل سازمان تبلیغات اسلامی کنونی) رفتم. دیدم مردم با هجوم وارد خانه جوانان وقت - که مرکز فحشا و فساد بود- می‌شوند. آنان با شعار «پهلوی مرگت باد، با این فساد ننگت باد» به داخل خانه رفتند و برخی از میز و صندلی‌ها و سایر اقلام آن را تخریب و به وسط خیابان ریختند. مأموران هم در مقابل حرکت خودجوش و یکپارچه مردم خود را کاملاً باخته و بعضاً بی‌هدف تیراندازی می‌کردند! در مجموع می‌توان گفت که تبریز به یک شهر آشوب‌زده تبدیل شده بود! وقتی از این جریان عکس گرفتم به خیابان خاقانی رفتم. یکی از ادارات رژیم پهلوی در اواسط این خیابان قرار داشت. مردم معترض تمام اموال این اداره را نیز برداشته و در وسط خیابان به آتش کشیدند! بار دیگر به دفتر باز گشتم. مرحوم ملازاده از من پرسید چرا دوباره برگشتی؟ کمی گله کردم که چقدر باید در همهمه و اعتراض مردم به این و آن خیابان بروم! بنده به مدت سه ماه در تهران، دوره عکاسی خبرنگاری دیده بودم، با این همه معمولاً عکاسی‌های خبری را از من می‌گرفتند. به همین دلیل نتوانستم که کاری نکنم! بار دیگر رهسپار تظاهرات شدم و به چهارراه شریعتی رفتم. در این منطقه یک سینما وجود داشت. به میدان نماز (راسته کوچه) نیز رفتم. در آنجا نیز یک بانک و ساختمان حکومتی قرار داشت. مردم معترض اموال هر سه این مراکز را به دلیل اینکه از نمادهای رژیم شاهنشاهی بودند، به خیابان‌ها ریخته و آتش زدند. ظهر که رسید اندکی آرامش و سکوت خفیف بر شهر حکمفرما شد. از ساعت دو بعدازظهر، بار دیگر اعتراضات شدت گرفت و تا ساعاتی بعد ادامه داشت. من در طی این مدت، تقریباً تمام خیابان‌های مرکز و حاشیه شهر را گشتم و از وقایع جاری عکاسی کردم.

عصر ۲۹ بهمن در تبریز چگونه گذشت و نهایتاً چند نفر شهید و مجروح شدند؟

عصر که شد بار دیگر اندکی آرامش بر شهر حاکم شد. هرچندگاهی صدای تیر هوایی شنیده می‌شد، اما وضعیت اندکی آرام‌تر بود. در مجموع و براساس بیانیه علما قرار بود که راهپیمایی اعتراض‌آمیز مردم از مرکز و حاشیه‌شهر آغاز شود و به آرامی به یکدیگر بپیوندد، اما جرقه اعتراضات با گلوله‌ای که از اسلحه سرهنگ حق‌شناس و در برابر مسجد قزللی شلیک شد، خورد و شدت اعتراض مردم بیشتر و خیل جمعیت خشمگین‌تر شدند. مردم به نشان اعتراض، ادارات و اماکنی که متعلق به حکومت شاه بود را به آتش کشیدند تا به رژیم پهلوی بگویند، نمی‌گذارند احدی به دین و عقایدشان - که آن روزها از سوی این حکومت به حاشیه رفته و مورد اهانت قرار گرفته بود- بی‌حرمتی شود.

اما در مورد کشته‌شدگان آن روزها یک اداره آگاهی در خیابان خاقانی قرار داشت. مأموری به نام آتاحمید - که مرا خوب می‌شناخت و می‌دانست که خبرنگار هستم- نیز در آن آگاهی سرپست بود. او را در برابر آن اداره دیدم. از وی درباره تعداد کشته‌شدگان و مجروحان اعتراضات پرسیدم، گفت: «تو در بحبوحه اعتراضات از من سؤال می‌پرسی که چند نفر مجروح و کشته شده‌اند؟ آقا هنوز چیزی معلوم نیست، همه را جمع کردیم و بردیم، بعدها معلوم می‌شود!» اما من مصرانه از زیر زبانش حرف کشیدم. به او گفتم می‌دانی که خبرنگار هستم و نهایتاً از هر جایی که شده این اطلاعات را پیدا می‌کنم، پس چه بهتر که خودت به من بگویی! بنا به گفته آن مأمور در اعتراضات ۲۹ بهمن، در مجموع ۱۴ نفر (۱۳ نفر به همراه محمد تجلا) کشته و حدود ۱۲۰ نفر نیز مجروح شده بودند که مأموران این زخمی‌ها را در بیمارستان نگهداری می‌کردند و قرار بود که بعد از آن به عنوان مخالفان حکومت بازداشت‌شان کنند. همچنین بنا به گفته وی حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر هم در صحنه اعتراضات از سوی مأموران دستگیر شدند.

رژیم پهلوی بعد از قیام ۲۹ بهمن، این قیام را به خارجی‌ها نسبت داد و جمشید آموزگار در سفر خود به تبریز به این نکته اشاره کرد. آن سفر در چه شرایطی انجام شد؟

آن روز که جمشید آموزگار به تبریز آمد، من در برابر بانکی که جایگاه سخنرانی وی را تعبیه کرده بودند، حضور داشتم. از شهرهای دیگر استان مانند صوفیان، کلیبر و بستان‌آباد مردم را با اتوبوس برای شنیدن سخنرانی وی به تبریز آورده بودند! آموزگار پشت تریبون آمد و شروع به سخنرانی کرد و گفت آنهایی که ۲۹ بهمن برای اعتراض به خیابان آمده بودند، خارجی بودند! حضار شاید در ظاهر به سخنرانی او گوش می‌کردند، اما بعد از این سخنرانی جریان مبارزات شدت گرفت و هرگز متوقف نشد.

فرجام سرهنگ حق‌شناس که به مسجد توهین کرده بود، چه شد؟

بعد از واقعه ۲۹ بهمن، سرهنگ حق‌شناس یک ماه مخفی و از چشم مردم دور بود! یک ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به علمای شهر خبر رسید که حق‌شناس در کلانتری منطقه یوسف‌آباد تهران است و بنا بر دستور قضایی دادگاه انقلاب تبریز او را به این شهر منتقل کرده‌اند. سال ۵۸ که ایشان را به تبریز آوردند، رئیس وقت زندان تبریز که می‌دانست من خبرنگار هستم، به من زنگ زد که فلانی بیا زندان، با شما کار دارم، دوربینت را هم بیاور. گفتم خبری هست؟ گفت بله، بیایید. وقتی رسیدم، دستم را گرفت و به یکی از اتاق‌های زندان وارد شدیم، محلی که حق‌شناس در آنجا بود. گفت احمدآقا این فرد را می‌شناسی؟ گفتم بله او سرهنگ حق‌شناس است. گفت این همان کسی است که به مسجد اهانت کرده است! من چیزی نگفتم و حق‌شناس هم حرفی نزد. پاهایش به پابند بود، اما دست‌هایش باز بود. رئیس زندان، من و حق‌شناس را به حیاط برد. چند بار از او سؤال کردتو نبودی که به خانه خدا گفتی طویله؟ او چیزی نمی‌گفت و شاید اصلاً به صلاحش هم نبود که حرفی بزند. دیگر او را ندیدم. نهایتاً دادگاه انقلاب اسلامی تشکیل شد و به حق‌شناس حکم اعدام داد.

باز تاب رویداد ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ را چگونه دیدید؟

شاید در داخل کشور، هموطنان عزیزمان انتظار نداشتند که مردم تبریز چنین جسارت و توانی داشته باشند که با مأمورین امنیتی و انتظامی شاه مقابله کنند و کشته بدهند. من تا این سن در تاریخ نخوانده‌ام که در خطه آذربایجان چنین اتفاقی افتاده باشد، مگر در دوره ستارخان و باقرخان. شما می‌دانید که مردم آذربایجان، مردمی نجیب، غیور و وطن‌پرست هستند. بعید می‌دانم مشابه قیامی که در تبریز شد، در کل ایران و حتی در سطح جهان به ترتیبی اتفاق بیفتد که مردم بتوانند در عرض یک روز، شهری که یک و نیم میلیون جمعیت داشته را کاملاً ناآرام کنند و اعتراض خود را به گسترده‌ترین شکل نشان دهند.

کلام آخر؟

مردم آذربایجان چه شرقی و چه غربی و مجموعاً آنهایی که آذری زبان هستند، به دین و خاک کشورشان بسیار علاقه‌مندند. معتقدم که واقعه ۲۹ بهمن، آغازی بود بر فراگیری انقلاب و پایان رژیم گذشته. مردم کشور ما می‌دانند که اهالی تبریز قیام و اعتراض نمی‌کنند، مگر اینکه پای موضوعی بزرگ در میان باشد! بر همین اساس آنان در ۲۹ بهمن با قیامشان تغییر تاریخ را کلید زدند و مقدمه‌ای شدند برای چهلم‌های دیگری که در کشور برگزار و نهایتاً به پیروزی انقلاب اسلامی مبدل شد. آذری‌ها در حال حاضر هم از حاکمیت اطاعت دارند و معتقدند که نظام جمهوری اسلامی، مجموعاً سیستمی عدالت‌پرور و متعادل است. به تصمیماتی که برای کل کشور گرفته می‌شود، تقید نشان می‌دهند و همیشه هم حامی آن بوده‌اند. همین هم است که به صورت مادام‌العمر این ویژگی را برای خودشان به ثبت رسانده‌اند که خدای نکرده اگر اتفاقی برای این مرزو بوم بیفتد و نیازی به حضور ملت باشد، آذری‌ها براساس همان عرق و علاقه و محبتی که به اعتقادات و کشورشان دارند، باز هم حاضرند تا در کنار تصمیم‌گیران دین و کشور، برای دفاع از آب و خاکشان جانبازی کنند. همانگونه که در دوران انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس این کار را انجام دادند.

جرقه قیام با گلوله‌ای که از اسلحه سرهنگ حق‌شناس و در برابر مسجد قزللی شلیک شد، خورد و شدت اعتراض مردم بیشتر و خیل جمعیت خشمگین‌تر شدند. مردم خواستند تا به رژیم پهلوی بگویند که نمی‌گذارند احدی به دین و عقایدشان - که آن روزها از سوی این حکومت به حاشیه رفته و مورد اهانت قرار گرفته بود- بی‌حرمتی شود

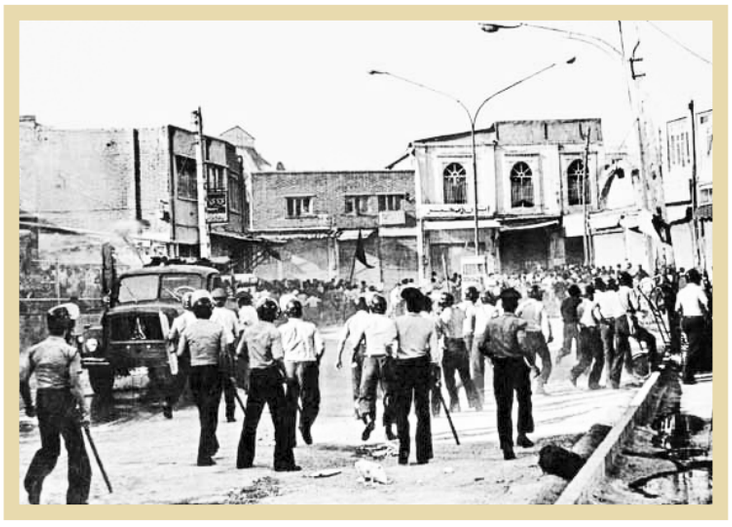

نمایی از قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در شهر تبریز